



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد

**13 اپریل 2024****داکتر سید عبدالله کاظم**

قابل توجه جناب محترم باری جهانی

(قسمت اول)

مقاله شما را تحت عنوان "بحث مختصر درباره" چرا غبار از بیان حقایق طفره رفته اند" (منتشره ویبسایت افغان جرمن آنلاين، مورخ 7 اپریل 2024) مطالعه کردم که به ارتباط مقاله اینجانب تحت عنوان "چرا غبار از بیان حقایق در مورد توطئه قتل امیر حبیب الله خان سراج الملقوالدین طفره رفته است" که در سه قسمت از تاریخ اول تا پنجم اپریل 2024 در این ویبسایت وزین به نشر رسیده بود. اگرچه این بحث به سلسله مقالات اینجانب که در 23 قسمت در سالهای 2016-2017 در این ویبسایت بر میگردد که سپس در اواخر 2019 به شکل یک کتاب درآورده و آماده چاپ گردید، اما انگیزه بحث مجدد بر آن همانا مقاله اخیر دانشمند و محقق گرامی جناب محترم فواد ارسلان بود که درباره نقش یک ایجت برتانوی بنام "مصطفی ساگر [صغیر] در قتل امیر موصوف با ارائه اسناد معتبر به ادامه آنچه در سال 2017 نوشته بودند، اخیراً در این پورتال به نشر رسید و اینجانب پیرامون همین موضوع مقاله فوق الذکر خود را بدون آنکه مخاطب مشخص داشته باشم، به نشر سپردم که مورد ارزیابی عاجل شما آنهم خطاب به اینجانب قرار گرفت و به همین دلیل ناگزیر هستم در این نوشته شما را مخاطب قرار دهم.

محترم جهانی صاحب! در دنیای امروز با استفاده از حق آزادی بیان هر کس حق دارد در هر موردی به ابراز نظر بپردازد، به شرطیکه از توهین به دیگران خودداری شود. متأسفانه در مقاله شما در چند جا این اصل رعایت نشده و صراحتاً به توهین اینجانب پرداخته اید که شایسته یک شخصیت دانشمند مثل شما نمیباشد. اینک جهت تداوی خاطر بعضی از نکات نوشته شما را در این ارتباط اقتباس میدارم:

جناب شما در آغاز مقاله خود نوشته اید: «محققین و نویسندگان زبده ما وقت طلائی، انرژی قیمتی و فهم و دانش خود را وقف کوبیدن یک خاندان نموده و خواهی نخواهی باید زمینه بی را یافته و برضد آنها قلمفرسایی نمایند و حتی کتابها را وقف این هدف بسازند.»

محترماً! شما در متن فوق به یک نکته بسیار مهم اشاره کرده اید، آنهم "یافتن زمینه تا برضد آن قلمفرسایی نمایند". واقعاً در اینجا یافتن زمینه و یا زمینه ها جان مطلب است که وظیفه هر محقق تاریخ است که باید آنرا جستجو کند و در تحقیق پیرامون آن با ارائه اسناد و منطق ابراز نظر کند. اگر چنین نباشد، مطالعات تاریخی به حیث یک علم دینامیزم و تحرک خود را از دست میدهد و تاریخ شباهت به یک قصه و افسانه پیدا میکند که لزومی برای دریافت جواب به سؤال های چرا و چگونه در آن مسکوت گذاشته میشود.

بخاطر دارم که جناب شما در یک قسمت یکی از مقالات خود تحت "کیش شخصیت در تاریخ نگاری و تحلیل نگاری" منتشره این پورتال مورخ 27 اکتوبر 2021 نوشته بودید که: «تاریخ مطالعه ثبت وقایع زمانه های گذشته است. چون برگشتاندن دقایق گذشته از قدرت و توان بشری بیرون است به همین قسم نمیتوان وقایع تاریخ را از نو نگاشت. نه قصیده سرایی های ما به ارواح قهرمانان نفعی رسانده میتواند و نه هم هجو نگاری ما باعث ضرر رساندن میشود. تاریخ اصلاً نه قصیده سرایی و

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

نه هجو نگاری بوده بلکه انعکاس بیطرفانه واقعیت های گذشته است؛ و درحقیقت همین انعکاس و ثبت نمودن بیطرفانه وقایع تاریخی است که رهنمود نسل های آینده و علاقه مند مطالعه تاریخ کشور میگردد.»

در متن فوق وقتی گفته میشود که تاریخ مطالعه وقایع زمانه های گذشته است و نمیتوان وقایع تاریخ را از نو نگاشت، با این تعبیر تاریخ به یک پیکر منجمد در قالب آنچه یک بار نوشته شده است، درمی آید و خواننده باید آن وقایع گذشته را صرف مطالعه و قبول کند و اما حق تحلیل و بررسی صحت و سقم آنرا ندارد. در اینصورت تاریخ به بازگویی یک قصه و یک داستان مربوط به گذشته شباهت پیدا میکند که دیگر هیچکس حق پرسش چون و چرا آنرا ندارد و لزومی برای بحث و تحقیق مزید در آن دیده نمیشود، در حالیکه تاریخ یک علم است و رویدادها با دریافت اسناد و مدارک جدید قابلیت بحث و ارزیابی مجدد را پیدا میکنند و بنا برآن میتوان بر قضاوتهای تاریخی همیشه با ارائه اسناد و مدارک جدید به سؤلهای چگونه و چرا پاسخ داد و به نکاتی دست یافت که قبل از آن طور دیگر توجیه شده بودند.

با این شیوه است که مطالعات تاریخی مثل سایر علوم در آستانه یک دینامیزم قرار میگیرد و این خصوصیت محققان تاریخ را همیشه مکلف به تحقیق و موشگافی های مستند و معتبر پیرامون رویداد های گذشته می سازد تا به کشف و درک حقایق تاریخی بیطرفانه و عاری از حب و بغض های شخصی و قضاوت های قبلی بکوشند؛ لذا واقعبینی در این قضاوت را نباید "قصیده سرایی" و یا در صورت معکوس "هجونگاری" توصیف کرد. قضاوت سالم آنست که از کارهای مثبت و مفید به حال جامعه تقدیر و از کارهای منفی انتقاد نمود. این معیار برای عروج و سقوط یک دوره نیز مدار اعتبار میباشد که نباید ستودن و تقدیر از کارهای مثبت را به منزله "کیش شخصیت" و برعکس آنرا به مثابه "دیوسازی" عنوان کرد. میگویند: «گل خشک به دیوار نمی چسبد»، ادعای غیرواقعی و بهتان انگیر مصداق همین مقوله معروف است و اگر کسی بنام "تاریخ نگار" بخواهد با کتمان حقایق بر سر رویدادهای تاریخی به اصطلاح کلاه بگذارد، جز آنکه خود را در بین مردم و جامعه ذلیل و بی اعتبار سازد، دیگر دستاوردی نخواهد داشت.

من آفرین به کسانی میگویم که با قبول توهین به اشکال مختلف باز هم در جهت جستجوی حقایق تاریخی "وقت طلایی، انرژی قیمتی و فهم و دانش" خود را صرف میکنند و برای شرح و بسط آن مآخذ معتبر را بررسی نموده و کتابها می نویسند، ولو که یافته های شان وجه انتقادی بریک شخص یا یک دوره داشته باشد. در اینجا وجه انتقادی به معنی کوبیدن یک خاندان نیست، بلکه برمیگردد به انتقاد به یک و یا چند شخص که در راس قدرت قرار داشته اند، نه همه خاندان او. وقتی دوره سلطنت محمدنادرشاه و صدارت 17 ساله برادرش محمد هاشم خان مطمح نظر باشد و نقاط انتقادی بر آن دوره وارد گردد، به سائر اعضای خانواده ربط نمیگیرد، مگر آنکه در مسئولیت شریک باشند؛ و اما کسانی از همان خانواده که توانسته اند نام پرافتخار خود را در تاریخ کشور ثبت نمایند، باید از آنها قدردانی صورت گیرد، چنانکه شهید محمد داؤد صدراعظم دوران شاهی و اولین رئیس جمهور کشور یک مثال بارز محسوب میشود. همچنان شاه محمود خان غازی یکی از سران آن خانواده با آنکه در اجراء دولت از سال 1308 تا 1325 شریک بوده، اما در دوره پنج سال صدارت خود کارهای انجام داده که در خور تمجید بوده و در تاریخ به حیث یک شخص خیرخواه و فارغ از عقده شهرت یافته است. لذا این ادعا که گویا هدف محققان و نویسندگان زبده "کوبیدن یک خاندان" باشد، یک ادعای بی اساس و یک اتهام ناوارد پنداشته میشود.

جناب شما در نوشته خود می افزائید: «بنده بصورت آشکار احساس میکنم و می بینم که زیر کاسه نیم کاسه است. مسله طفره رفتن مرحوم غبار از قضیه مصطفی صغیر را بهانه نموده و اصل مطلب فقط محکوم نمودن و ناسزا گفتن به خاندان آل یحیی است، که محصول عقده شخصی میباشد.»

محترما! اینکه شما چه احساس میکنید و از زیر کاسه در جستجوی کدام "نیم کاسه" هستید، مربوط خود شما و ذهن شما است و اما توجیه اینکه هدف "محکوم نمودن و ناسزا گفتن به خاندان آل یحیی" باشد، واقعیت ندارد، زیرا گفتن حرف ناسزا کار یک محقق تاریخ نیست و اینجانب همیشه از آن دوری جسته است که نمی توانید یک همچو کلمه را از قلم من در نوشته هایم پیدا کنید، لکن پرده برداشتن از روی واقعیت های تاریخی که سالهای برای اختفای آن تلاش بعمل آمده است، جزء رسالت یک محقق محسوب میشود که اینجانبه استناد مآخذ معتبر در آثار خود به شرح آن پرداخته ام و آنرا نه تنها حق خود، بلکه وظیفه خود میدانم و در این راه از هیچکس هراسی ندارم.

در جمله بعدی میفرمائید: «بنده به داکتر صاحب کاظم، منحیث یک محقق دقیق، احترام قابل هستم و از جنابشان خواهشمندم که باعث ابهام و سردرگمی شاگردان تاریخ نگرددند؛ و حقایق تاریخی را قربانی عقده های شخصی ننمایند.»

در متن فوق تناقض منطقی به مشاهده میرسد: از یکطرف جناب شما لطف کرده و به این کمترین به حیث یک محقق دقیق احترام قابل هستید و اما از طرف دیگر نوشته مرا باعث ابهام و سردرگمی شاگردان تاریخ شمرده و بر من اتهام می بندید که گویا "حقایق تاریخی را قربان عقده های شخصی" می سازم. در مورد این تناقض گوئی فقط میگویم: یاللعجب!

وقتی می نویسد که: «داکتر صاحب باید متوجه جملات احساساتی خود شوند که تنها به درد بچه های مکتب میخورند.»، باید به این موضوع عطف توجه فرمائید که آیا ذکر این مطلب که نوشته ام: «امان الله خان میدانست قوای نظامی او در برابر انگلیس ها ضعیف است، اما او با شجاعت بینظیر و عزم بالجزم کمر به استرداد استقلال کامل کشور از یوغ انگلیس بسته بود و توانست آمادگی قوای ملی و مردمی را در این جهاد به سادگی و موفقیت تام بسیج کند.» آیا ذکر موضوع یک جمله احساساتی است یا بیان یک واقعیت تاریخی که آگاهی از آن به همه و بخصوص برای نسل جوان اعم از بچه ها و دختران مکتب لازمی است؟ این قضائوت را میگذارم به خوانندگان و اقبیین این سطور.

جناب جهانی صاحب شما می نویسد که: «داکتر صاحب محترم کاظم به استناد مضمون فواد ارسلان مینویسند که این شایعه را انگلیس ها پخش نموده بودند که امان الله خان قاتل پدر خود است و به این وسیله میخواستند که هم امان الله را بدنام سازند و هم نقش خود را در قتل امیر حبیب الله پنهان نمایند و هم زمینه را خصوصاً بعد از اغتشاش بچه سقاو برای به قدرت رساندن شخص اعتباری شان جنرال نادر خان مساعد سازند.»

خدمت جناب شما عرض شود که اینجانب در نوشته های قبلی خود بارها این موضوع را مطرح کرده است که انگلیس ها در سقوط دوره امانی دست داشتند و کوشیدند تا در مرحله اول حبیب الله کلکانی را به حیث یک دوره انتقالی بقدرت برسانند و اما در نهایت آنها به هدف بعدی یعنی انتقال سلطنت از خانواده امیر دوست محمد خان به خانواده سردار سلطان محمد خان طلائئ بخصوص خانواده سردار یحیی خان و در راس آن محمدنادر خان از چند سال قبل پلان کرده و در تطبیق آن قدم بقدم آشکار و پنهان بطور بسیار زیرکانه فعالیت نمودند. خوشحالم که جناب ارسلان صاحب و یک تعداد دیگر از محققان آگاه از حقایق تاریخ معاصر کشور در این زمینه باهم متحدال نظر هستیم.

جناب شما در ادامه می نویسد: «برای داکتر صاحب محترم شاید این منطق بسیار دلپذیر واقع شده باشد ولی بنده، با عفو خواستن از بی احترامی خود، بحال داکتر صاحب، بخاطر قبول نمودن و استدلال نمودن به چنین منطق خود ساخته که هیچ دلیل و سندی را ارایه کرده نمیتواند تأسف میخورم.»

محترما! در اینجا «عفو خواستن از بی احترامی» مورد ندارد، اما "تأسف خوردن" به حال اینجانب سخنی است توهین آمیز، زیرا شما حق دارید نظر خود را ابراز دارید و بگوئید که با نظر طرف موافق نیستید، ولی در عین زمان به نظر دیگران، ولو مغایر نظر شما باشد، باید احترام گذاشت که رعایت این اصل شیوه ای معمول در بحثهای علمی و آفاقی است.

نکته مهم در نوشته شما اینست که با خطاب به اینجانب می نویسید: «متوجه هستید!»... «اگر تعصب و عقده شخصی و فامیلی نداشته باشیم؛ و به راستی هم کشور خود را عزیز داشته باشیم، بایست به روح ان قهرمان استقلال و شجاعت آن راد مرد افغان درود بفرستیم نه آنکه انجناب را جاسوس و فرستاده کشوری بخوانیم که درمقابل آن به راستی، فداکاری و وطنپرستی جنگید و استقلال افغانستان محصول تدبیر آن جنرال وطنپرست است و مردم این سرزمین باید مدیون فداکاری های او میبودند که نیستند.»

اگرچه این موضوع را که تاکدام اندازه «استقلال افغانستان محصول تدبیر آن جنرال وطنپرست است...» در قسمت های بعدی این نوشته به استناد مآخذ معتبر به تفصیل مورد بررسی قرار میدهم، اما در این قسمت صرف میخوام توجه شما را به این نکته جلب نمایم که از یکطرف چندبار به صراحت مرا متهم به داشتن تعصب و عقده شخصی و فامیلی در برابر خانواده به اصطلاح خود شما "آل یحیی" ساخته اید و از طرف دیگر در مورد حب الوطنی من شک و تردید نشان داده اید و با اینکار چون دلیل دیگر نیافته اید، خواسته اید ذهنیت ها را در برابر مغشوش بسازید. باور کنید به اصطلاح عوام: «گل خشک به دیوار نمی چسپد» و این کمترین امتحان خود را در طول زندگی بارها گذرانده و از آن با شناختی که مردم از من دارند، الحمدلله موفقانه و سرفراز بدرآمده ام.

محترماً! باید خدمت عرض کنم که وطنم را بالاتر از جانم دوست دارم و برای همین دوستی به وطن و مردم خود وقتی تحصیلاتم در اروپا به پایان رسید و زمینه کار در آنجا با معاش مناسب میسر بود، به آن اعتناء نکرده برای خدمت به مردم، بوطن برگشتم و از امتیاز کار و اقامت در اروپا منصرف شدم و نیز وقتی وطن با کودتای ثور دچار آشوب شد، با یک تعداد استادان پوهنتون جزء اولین گروهی بودم که در راه نجات وطن و مردم کمر همت بستیم و از مرگ نهراسیدیم، و اما اینکه از مرگ قطعی نجات یافتیم و زندانی شدیم، البته آنرا لطف الهی می شمارم. بعد از رهایی از زندان ناگزیر به مهاجرت شدم و طی 44 سال دوری از وطن، بدون آنکه در خدمت کدام دستگاه قرار بگیرم و بدست بوسی کسی رفته باشم و یا برای اخذ مقام و معاش تلاش کنم و خود را در خدمت این و آن قرار دهم، آزادانه و مستقل تا حد توان در راه نجات از مصیبت های وارده بر کشور به مبارزه قلمی پرداخته ام، چنانکه نشر آثار متعدد در مهاجرت چه در قالب مقالات، رساله ها و کتاب ها جمعاً بیش از یک هزار عنوان شاهد این مدعا است، آنهم طوریکه استاد پژواک بزرگ می فرماید:

گذشت آن روزگاری که روی روز میدیدم +++ شیبستان شد جهان بر ما و با شیکیر می سازم
به پیری گر ز دستم کار سرافشان نمی آید +++ رهین طبع خویشم خامه را شمشیر می سازم
کمان گر شد به پیری قامتم با تکیه بر همت +++ بجان دشمن میهن عصا را تیر می سازم

محترم جناب جهانی صاحب! اکنون برمیگردم به نکته دیگر که شما چندبار در این نوشته و نیز در بعضی تبصره های خود تذکار داده اید که انگیزه بررسیهای اینجانب در مورد محمدنادر شاه و برادرش محمد هاشم خان ناشی از "تعصب، عقده شخصی و فامیلی" است، بدون آنکه دلیل آنرا بیان کنید. این اتهام بی اساس شما و بعضی دوستان شما را جداً رد میکنم، زیرا هر آنچه در مورد آن دو شخص نوشته ام مبتنی بر اسناد و مآخذ مشهود و معتبر اعم از حامیان و مخالفان شان بوده و به استناد آن مآخذ به حیث یک محقق تاریخ به نتیجه گیری و ابراز نظر پرداخته ام. بسیار ممنون شما و دیگران خواهم بود که کتاب "نشیب و فراز خانواده سردار یحیی خان از تبعید تا سلطنت" را که اخیراً در 800 صفحه بزرگ در پشاور به چاپ رسیده و قبلاً در 108 قسمت در پورتال افغان جرمن آنلاین نشر شده بود، شما و دوستان تبصره نویس شما به دقت مطالعه کنید و در رد هر مورد آن بطور مستند بنویسید تا نه تنها اینجانب، بلکه سایر خوانندگان از آن اطلاع یافته در مورد صحت و سقم آن قضاوت نمایند. کلی گفتن ها و ابراز نظر در یک یا چند جمله کوتاه کافی نیست که سیاه را از سفید جدا سازد.

میخواهم به صراحت خاطر نشان شما سازم که اینجانب نه عضویت احزاب راست و یا چپ افراطی را داشته و نه جزء کسانی بوده است که از تشدد قومی در آن دوره عقده بدل بوده باشد و نه خودم و یا پدرم صاحب مقام و جاه و جلال بوده است که از دست دادن امتیازات مادی و یا معنوی موجب عقده شخصی و یا فامیلی در برابر خانواده سردار یحیی خان به گفته شما "آل یحیی" گردد و زبان به هجو آن دوره بگشایم. برعکس هنگامیکه جنگ های داخلی توسط گروه های تنظیمی در کشور رخ داد، با نوشتن چند مقاله مبسوط بر نقش پادشاه سابق در حل معضله کشور تأکید کرده ام (مراجعه شود به مقاله: "نقش پادشاه سابق در استحکام وحدت ملی و آینده افغانستان"، مجله آئینه افغانستان، شماره 13، مارچ - اپریل 1991، مقاله دیگر: "حالت اضطرار و لزوم زعامت ناجی" مجله آئینه افغانستان، شماره 35، اکتوبر - نوامبر 1993؛ و چند مقاله دیگر که به حمایت از پلان صلح پادشاه سابق از این قلم به نشر رسیده اند.)

در ضمن میخواهم به این موضوع اشاره کنم که در ماه جوزای سال 1357 یعنی پس از گذشت چند هفته از کودتای ثور، روزی دونفر خبرنگار به خانه پدرم رفتند و از ایشان خواستند تا درباره جریان شهادت پدرشان شهید میرهاشم خان وزیر مالیه امانی که مصادف با روز اول اعلام سلطنت محندادشاه در کابل بطور مرموز مسموم و به شهادت رسیدند، مصاحبه نمایند و آنرا در نشریه حقیقت ثور به نشر برسانند. پدرم که در سن بالا قرار داشت، به دلیل مریضی از مصاحبه در آنروز خودداری و آنرا به یک روز دیگر موکول کرد. شام همان روز وقتی به دیدن شان رفتم، موضوع را با من مطرح کردند و خدمت شان عرض نمودم که از همچو مصاحبه اجتناب نمایند، زیرا برای مخالفان آن دوره دادن سند تبلیغ کار مناسب نیست و یادآوری همچو مسایل در آنوقت پس از گذشت نیم قرن لزومی ندارد و گذشته را باید فراموش کرد. پدرم با تأیید این سخن وقتی دوسه روز بعد آنها مجدداً برای مصاحبه به خانه آمدند، پدرم به دلیل پیری و ضعف حافظه از مصاحبه معذرت خواست. با این شرح مختصر واضح میشود که هیچ عقده شخصی و یافامیلی نزد ما وجود نداشته و ندارد و مثل رویداد شهادت پدرکلانم صد ها قضیه به مراتب فجیع تر بعداً صورت گرفت که دیگر انگیزه برای عقده باقی نماند.

بارها گفته ام و حتی در مقدمه یکی از کتابهایم نوشته ام که: در بین رجال بزرگ کشور از آغاز قرن 20 تا اکنون به دو شخصیت، هر یک شاه امان الله غازی و محمد داؤد شهید به دلیل خدمات بزرگ شان برای کشور و مردم احترام فوق العاده دارم و به همین دلیل بیشترین وقت و نوشته های خود را وقف کارکردهای ملیگرایانه، مترقی و صادقانه این دو شخصیت متبازن نموده ام که در اثر تحولات وارده طی دوره های کاری ایشان، افغانستان به استقلال کامل خود رسید و با جهان بیرون روابط همه جانبه برقرار کرد و چهره کشور از حالت قرون وسطائی بسوی یک کشور متمدن تغییر جهت داد. اینکه دیگران در این باره چه فکر میکنند، مربوط خودشان است و در ابراز نظر خود آزاد اند.

محترم جناب جهانی صاحب گرامی! در این قسمت مقدماتی خواستم با صمیمیت و ادب آنچه را جناب شما در مورد اینجانب با الفاظی که بوی توهین از آن به مشام میرسد، بیان فرموده اید، صرف به مقصد تداعی خاطر یادآور حضور شما شوم و بعد آنرا کاملاً به فراموشی بسپارم، اما در قسمت های بعدی این نوشته میکوشم بحث خود را صرف در مورد مسایل تاریخی آنچه در نوشته جناب شما تذکار یافته است، اختصاص دهم.

(ادامه دارد)

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله ناظم